

بررسی روایتی منظوم از پایان زندگی برزو

رضا غفوری*

دانشگاه حضرت نرجس^(س) رفسنجان

چکیده

آوازه و شهرتی که داستان رستم و سهراب در میان مردم داشت و نیز پایان غم‌انگیز این داستان، سبب شد داستان‌هایی به تقلید از آن ساخته شود که برزنامه یکی از آنها است و روایت‌های متعددی از آن، به نظم و نثر باقی مانده است. ساختار برزنامه‌ها از نظر ویژگی‌های حماسی، حوادث و قهرمانان داستان، با یک‌دیگر تفاوت‌های چشم‌گیری دارد. با بررسی روایت‌های برجای مانده از زندگی برزو، می‌توان حوادث زندگی او را از کودکی تا هنگام مرگ، دنبال نمود و به یک طرح کلی دست یافت. نکته‌ی در خور توجه این است که در متن برزنامه‌های منظوم موجود، اثری از مرگ برزو نیست و تنها در روایت‌های عامیانه است که می‌توان اشاره‌های متعددی از چگونگی مرگ او به دست آورد. وجه مشترک این روایات آن است که برزو پس از مرگ رستم و اغلب در دوران کین‌خواهی بهمن، به دست دیوان کشته می‌شود. یگانه روایت منظومی که از مرگ برزو در دست داریم، روایتی است از نبرد او با «مه‌راس دیو» که به برخی دست‌نویس‌های شاه‌نامه الحاق شده است. در این مقاله نخست مهم‌ترین پهلوانی‌های برزو را در چهار دسته روایات مجزا که از او برجای مانده است، برمی‌شماریم؛ سپس به بررسی روایتی منظوم از پایان زندگی او و زمان احتمالی پیدایش آن می‌پردازیم. واژه‌های کلیدی: برزو، سهراب، برزنامه‌ی کهن، برزنامه‌ی جدید، مه‌راس دیو.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی reza_ghafouri1360@yahoo.com

۱. مقدمه

برزو پسر سهراب، نبیره‌ی رستم، یکی از یلان نامدار ادب حماسی ایران است. برای نخستین بار در منظومه‌ی *برزونامه‌ی کهن*، با پهلوانی‌های او آشنا می‌شویم؛ سپس تفصیل پهلوانی‌های او را در منظومه‌ی دیگری معروف به *برزونامه‌ی جدید* می‌بینیم. در میان متون تاریخی، تنها در کتاب *احیاءالملوک* است که داستان برزو به طور کامل آمده است. (ر.ک: سیستانی، ۱۳۸۹: ۳۰-۳۴) برای نخستین بار، «آنکتیل دوپرون» در نیمه‌ی دوم قرن هجدهم، چند نسخه از *برزونامه* را از هندوستان به پاریس برد و برخی از این نسخه‌ها، دو بخش کهن و جدید *برزونامه* را دربرداشت. دوپرون برپایه‌ی آنچه در بخش جدید آمده بود، بدون آن‌که متوجه پیوستگی دو بخش کهن و جدید *برزونامه* شود، این دو منظومه را به شاعری به نام «عطایی» نسبت داد. (ر.ک: مول، ۱۳۴۵: ۴۹) چندی بعد، «کُزه گارتن» در سال ۱۸۱۶م از روی نسخه‌های دوپرون، ۲۷۵ بیت از *برزونامه* را همراه با ترجمه‌ی آلمانی، در جلد پنجم *دفینه‌های مشرق زمینی* منتشر کرد. (ر.ک: هنوی، ۱۳۷۶: ۹۳ و نولدکه، ۱۳۸۴: ۲۳۵) و پس از او، «فولرس» نیز در *منتخبات شاه‌نامه* آن را نقل نمود. (ر.ک: همان: ۲۳۵) «ترنر ماکان» نیز بخش کهن *برزونامه* را که بالغ بر ۳۶۶۰ بیت می‌شود، در *ملحقات شاه‌نامه*، به چاپ رسانید. نبوغ این پژوهشگر در آن بود که در دوره‌ای که نسخه‌شناسی و تصحیح متون کهن، دانشی نوپا بود، به درستی تشخیص داد که این داستان، سروده‌ی فردوسی نیست. این بخش از *برزونامه*، بعدها در بخش *ملحقات شاه‌نامه‌ی بروخیم* نیز جای گرفت.

«بلوشه»، مؤلف فهرست *نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی ملی پاریس*، ضمن استناد به گفته‌ی دوپرون، گوینده‌ی *برزونامه* را «خواجه عمید عطایی بن یعقوب»، معروف به «عطایی رازی» معرفی کرد که در قرن پنجم می‌زیسته و یکی از شاعران دربار غزنویان و معاصر مسعود سعد سلمان بوده است. (ر.ک: صفا، ۱۳۵۴: ۳۰۹) متأسفانه این گفته‌ی بی‌پایه‌ی بلوشه، به همه‌ی دانش‌نامه‌ها، کتاب‌های تاریخ ادبیات فارسی و مقالات ادبی، راه یافت و مولفان این آثار، گوینده‌ی *برزونامه* را عطاءبن یعقوب (متوفاً ۴۹۱ ه.ق) دانستند. (ر.ک: نحوی، ۱۳۸۰: ۳۷۷ پاورقی ۳؛ ر.ک: ریاحی، ۱۳۸۷: ۳۳۹؛ شکوهی، ۱۳۸۴: ۷۵۷ و خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۲۸۶) برای نخستین بار اکبر نحوی در سال ۱۳۸۰، برپایه‌ی برخی نسخه‌های *برزونامه*، این منظومه را دارای دو بخش کهن و جدید دانست و دلایلی در ابطال انتساب *برزونامه* به عطاءبن یعقوب آورد. سپس بنا بر انجامه‌ی

کهن‌ترین نسخه‌ی شناخته شده از *برزوانامه‌ی کهن* (مورخ ۸۲۹ ه.ق)، گوینده‌ی این منظومه را شاعری گم‌نام به نام «شمس‌الدین محمد کوسج» معرفی نمود که به احتمال بسیار، در قرن هشتم می‌زیسته است. همچنین *برزوانامه‌ی جدید* را سروده‌ی شاعری با تخلص «عطایی» دانست که احتمالاً در قرن دهم می‌زیسته است. (ر.ک: نحوی، ۱۳۸۰: ۳۷۷-۳۸۱)

بن‌مایه‌ی داستانی *برزوانامه‌ی کهن*، نبرد پدر با پسر است؛ همان مضمونی که «پاتر» در کتاب خود از آن به تفصیل بحث کرده (ر.ک: پاتر، ۱۳۸۴: ۱۱-۱۶) و در داستان‌های پس از *شاه‌نامه*، به اشکال گوناگونی آمده است. (ر.ک: آیدنلو، ۱۳۸۹: ۱۸۱-۱۸۸) به نظر می‌رسد در ادوار گذشته، در جامعه‌ی ایرانی، برزو پس از رستم و حتی بیش‌تر از فرامرز، از محبوبیت برخوردار بوده؛ زیرا در طومارهای نقالی و نیز روایات مردمی / شفاهی *شاه‌نامه*، روایت‌های بسیاری از او به دست ما رسیده است؛ این در حالی است که از دلاوری‌های فرامرز - با آن‌که در ادوار کهن، شهرت زیادی داشته - به نسبت برزو کم‌تر یاد شده است. از این گذشته، هنگامی که در طومارهای نقالی به صحنه‌ی پرخاشگری‌های فرامرز و برزو بر سر جانشینی رستم می‌رسیم، می‌بینیم که لحن بیان راوی داستان، درباره‌ی برزو ملایم و برای فرامرز، تندتر است و اغلب دیده می‌شود جانب برزو را گرفته‌اند.

۲. برزو در منظومه‌های پهلوانی پس از *شاه‌نامه*

ورود برزو در متون حماسی ایران، برپایه‌ی *برزوانامه‌ی کهن* چنین است که افراسیاب پس از آشنایی با برزو، او را به جنگ با ایرانیان ترغیب می‌کند. برزو این پیشنهاد را می‌پذیرد و با سپاهی به ایران می‌آید. پس از نبرد با رستم، کتف او را می‌شکند و رستم از نبرد با برزو درمی‌ماند. تا این‌که فرامرز از هندوستان بازمی‌گردد و در نبرد با برزو، به‌طور ناگهانی، بر او چیره می‌شود و او را به بند می‌کشد. برزو بنا بر درخواست رستم، به زابل فرستاده و در آن‌جا به بند کشیده می‌شود. پس از چندی شهره، مادر برزو، از راه می‌رسد و با نیرنگی که به کار می‌گیرد، فرزند خود را از بند رها می‌کند. در دنباله‌ی داستان، برای بار دیگر، رستم با برزو روبه‌رو می‌شود و این بار او را بر زمین می‌زند؛ اما مادر برزو از راه می‌رسد و به رستم می‌گوید برزو فرزند سهراب است؛ پس از آن، برزو به سپاه ایران می‌پیوندد.

روایت دوم منظومه‌ی *برزونامه‌ی کهن* که به «داستان سوسن رامشگر» شهرت دارد، چنین است که افراسیاب پس از پیوستن برزو به ایران، خشمگین می‌شود. در این هنگام، زنی به نام سوسن، به افراسیاب قول می‌دهد که پهلوانان ایران را به بند درآورد. سوسن همراه با پهلوانی به نام پیلسم، به ایران می‌آید و برای پهلوانان، دام می‌گذارد و آنان را بی‌هوش و گرفتار می‌کند. رستم از این نیرنگ باخبر می‌شود و به یاری آنان می‌آید. در این هنگام، سپاه ایران و توران نیز از راه می‌رسند و نبرد سختی میان آنان درمی‌گیرد. پیلسم به دست برزو کشته و افراسیاب هم از ایران گریزان می‌شود.

بخش عمده‌ای از نبردهای برزو را در روایت نخست *برزونامه‌ی جدید* که به «هفت لشکر» شهرت دارد، می‌بینیم که خلاصه‌وار چنین است: نبرد با لاهوت‌شاه (عطایی، بی‌تالف: ۶۰ الف)؛ کشتن اژدهای کوه زهاب (همان: ۷۷ الف)؛ گفت‌وگو با فرامرز بر سر جانشینی رستم؛ رفتن به نبرد فولادوند دیو؛ دل‌باختن به مهرسیمین‌عذار، دختر گرسیوز و گرفتار شدن به دست مرجانه‌ی جادو و افتادن در زندان افراسیاب؛ نبرد با قهرمان زنگی و گرفتار شدن به دست او؛ رهایی از زندان زنگبار با دست‌یاری رستم یک‌دست؛ کشتن فولادوند و قهرمان زنگی؛ رفتن به مازندران برای رهایی مهرسیمین‌عذار و گرفتار شدن به دست سیه‌دیو؛ کشتن سرخاب دیو و ازدواج با دختر شاه خوارزم؛ آزاد کردن بیژن، بانوگشسب و پاس، از زندان افراسیاب؛ شکستن طلسم فریدون‌شاه و رها ساختن فرزند او؛ نبرد با جهان‌بخش، کوهکش، هزیر بلا در میدان هفت‌لشکر (ر.ک: همان: الف برگ ۶۰ الف - ۱۲۴۰ الف؛ همچنین ر.ک: طومار نقالی

شاه‌نامه، ۱۳۹۱: ۶۵۴ - ۸۰۷؛ هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۲۷۰ - ۴۵۴)

در روایت دوم *برزونامه‌ی جدید* که در دست‌نویس آن، با نام «نه لشکر» یاد شده^۱، کردارهای برزو به شرحی است که در ادامه می‌آید: سیلی خوردن از فرامرز و رفتن از ایران؛ دل‌باختگی به مهرنسرین‌عذار، دختر طوفان‌شاه و افتادن در زندان این پادشاه؛ نبرد با جرماس زنگی؛ نبرد با شیده، پسر افراسیاب؛ رویارویی با سقلاب دیو و افتادن در آب؛ گرفتن سلاح از پریان و نبرد با ضیغام دیو؛ سوار شدن بر پشت سیمرغ و کشتن اژدها؛ نبرد با سراچه‌ی جادو؛ نبرد با سقلاب دیو و رهانیدن مهرسیمین‌عذار؛ رها ساختن دختر چنگیزشاه؛ رفتن به دربار قیصر روم (ر.ک: عطایی، بی‌تالف: ۲۴۵ الف - ۳۶۸ ب)؛ نبرد با عفریت دیو؛ نبرد با گرشاسب ثانی؛ نبرد با فرامرز که با تغییر چهره

دادن، خود را قلندر نامیده است؛ نبرد با لشکر جنیان؛ نبرد با فرزند خود جهانسوز از مهرنسرین عذار. (ر.ک: همان، بی تا ب: ۴۹ الف - ۲۴۲ الف)

گذشته از رویدادهایی که از آن نام برده شد، بر پایه‌ی روایت *شهریارنامه*^۲، هنگامی که «سخره‌دیو» هویت پدر را از مادرش جويا می‌شود، مادر در پاسخ فرزند می‌گوید پدرش «شبرنگ‌دیو» بود که به دست برزو کشته شد:

به مادر چنین گفت برگوی راست	که از راستی جان کین خود بکاست
که از نره‌دیوان مازندران	که بودی پدر مرا در جهان
بدو گفت مادر که ای شیرگیر	دلیر و سرافراز و شمشیرگیر
نژاد تو باشد ز دیو سپید	که رستمش کرد از جهان ناپدید
پدر مر تو را بود شبرنگ‌دیو	که شد کشته در دست برزوی نیو

(*شهریارنامه*، بی تا: برگ ۱۴۸ الف)

در حال حاضر، از چگونگی نبرد برزو با شبرنگ‌دیو هیچ آگاهی نداریم^۳ و در منظومه‌ی *شبرنگ‌نامه* نیز اشاره‌ای به آن نشده است. (ر.ک: برخ - خطیبی، ۱۳۹۱: ۱۹۳)

در همه‌ی این روایات، برزو، پهلوانی نیرومند، متهور و بی‌باک معرفی شده است. او پهلوانی است عاشق‌پیشه که حاضر است برای رسیدن به معشوق خود، با حوادث و پیشامدهای بزرگی روبه‌رو شود. نکته‌ی درخور توجهی که در این دسته روایات دیده می‌شود، مناقشات او با فرامرز و به تبع آن، جنگ میان فرزندان آن دو است که بر پایه‌ی روایات، رقابت و ستیز هردو برای به دست آوردن جانشینی رستم است که در نهایت با وساطت کی خسرو به پایان می‌رسد و یا در نبردهای کین‌خواهی بهمین، به بوت‌های فراموشی سپرده می‌شود.

۳. برزو در طومارهای نقالی، روایت‌های شفاهی و شاه‌نامه‌های کردی

گذشته از روایات منظومی که از سرگذشت برزو و پهلوانی‌هایش در دو منظومه‌ی *برزونامه‌ی کهن* و *جدید* آمده است، در متون عامیانه نیز کارها و نبردهای دیگری نیز به او نسبت داده‌اند که شامل دو دسته است:

الف) هنرنمایی‌های او در آغاز جوانی و یا هنگام پیوستنش به سپاه ایران که چنین است: بلند کردن پیل در دوران جوانی (لطفی‌نیا، ۱۳۸۸: ۲۳ پاورقی)؛ آشنایی با

حوری‌لقا، دختر جهانگیر (برزنامه، ۱۳۹۱: ۲۱) کشتن سیه‌رنگ دیو پسر دیوسپید (همان: ۷۲)؛ نبرد با بهزاد کشانی و کشتن او (نثر تَقالی شاه‌نامه، ۱۳۹۴: ۱۸۰)؛ نبرد با جواهرپوش و گرفتارشدن به دست او (گورانی، ۱۳۸۹: ۹۶)؛ کشتن شاه مغرب (طومار تَقالی شاه‌نامه، ۱۳۹۱: ۸۰۳).

ب) جنگ‌های او در دوران حمله‌ی بهمن به سیستان در دفاع از خاندان زال که عبارت است از: کشتن قلون ترک (مشکین‌نامه، ۱۳۸۶: ۲۱۰)؛ کشتن میلاد و آزادکردن فرامرز (همان: ۲۱۰)؛ نبرد با بهمن و برداشتن او از روی زمین (همان: ۲۱۱)؛ ربوده شدن به دست زینت جادو، مادر سلمان بربری و آزاد شدن به کمک خورشید (ر.ک: همان: ۲۱۱)؛ کشتن اسلان پهلوان (همان: ۲۱۲)؛ کشتن قلمان قوی‌بازو (هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۴۹۸)، کشتن فیل‌گوش، برادر گوش بن گوش (همان: ۸۰۶)؛ رهاشدن از طلسم خاکستر به دست یاری آذربرزین (طومار کهن شاه‌نامه، ۱۳۹۰: ۸۷۴)؛ غرق شدن کشتی‌های برزو و آذربرزین در آب (همان: ۸۷۹)؛ نبرد با پیل‌پایان و پیل‌شاه (همان: ۸۸۹-۸۹۱)؛ دیدن جانوران شگفت‌انگیز (همان: ۹۱۵)؛ نبرد با کرگدن (همان: ۹۱۶) و اژدهاکشی در سرزمین همدستان (همان: ۹۱۶).

سیمای برزو در این دسته روایات نیز با چهره‌ی او در متون منظوم پهلوانی برابر است و همان ویژگی‌هایی را که پیش‌تر برشمردیم، در این دسته روایات نیز می‌بینیم.

۴. چند روایت از پایان کار برزو

از فرجام زندگی برزو و چگونگی از دنیا رفتنش چند روایت در دست است:

۱. بر پایه‌ی دو روایت، برزو در دوران جنگ‌های کین‌خواهی بهمن و به دست دیوی کلوبند/کلبند نام کشته می‌شود. (ر.ک: مشکین‌نامه، ۱۳۸۶: ۲۱۲؛ هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۵۰۷-۵۰۸)

۲. در روایت دیگری آمده است که برزو در جنگ‌های کین‌خواهی، اما به دست قارون‌دیو کشته می‌شود. (طومار تَقالی شاه‌نامه، ۱۳۹۱: ۸۷۵)

۳. بر پایه‌ی یک روایت، برزو به دست «سلماس دیو» و در هنگام تازش بهمن به سیستان، کشته می‌شود. (طومار شاه‌نامه‌ی فردوسی، ۱۳۸۱: ۱۱۳۷)

۴. در روایتی منظوم به اختصار اشاره شده است که برزو در نبرد با «انکیس دیو» در سرزمین خاور، از بین می‌رود. (زرزین‌قبانامه، ۱۳۹۳: ۸۳۱)

۵. بنا بر یکی از طومارهای نقالی، پاس پرهیزگار به برزو و دیگر پهلوانان سیستان زهر می‌خوراند. (طومار کهن شاهنامه، ۱۳۹۰: ۸۴۴)

۶. بر پایه‌ی یک روایت، برزو پس از شنیدن خبر مرگ رستم در مداین خودکشی می‌کند. (نثر نقالی شاهنامه، ۱۳۹۴: ۸۴۴)

در سه روایت از شش روایت بالا، برزو به دست دیوان و در دوران کین‌خواهی بهمن کشته می‌شود و در یک روایت نیز به دست دیو کشته می‌شود؛ در دو روایت دیگر نیز مرگ او با دوران کین‌خواهی بهمن نزدیکی زمانی دارد؛ در دنباله‌ی گفتار درباره‌ی این روایات، بیش‌تر بحث خواهیم کرد.

۵. روایت منظومی از کشته‌شدن برزو و معرفی دست‌نویس‌های آن

گذشته از چند روایتی که بدان اشاره شد، روایتی نیز از نبرد برزو با مهراس‌دیو، پسر دیو سپید در دست هست که در برخی دست‌نویس‌های شاهنامه آمده است. در حدود بررسی‌های نگارنده، «ویلیام هنوی» در مدخل *برزونامه* (ر.ک: هنوی، ۱۳۸۶: ۳/۹۴) و عباس سلمی پس از معرفی یکی از دست‌نویس‌های *برزونامه‌ی کهن* متعلق به کتابخانه ریلند دانشگاه منچستر، به این روایت اشاره داشته‌اند. (ر.ک: سلمی، ۱۳۷۳: ۱۹-۲۰) یکی از پژوهشگران نیز در هنگام تصحیح یکی از متون حماسی متأخر، به روایت مرگ برزو به دست مهراس‌دیو، بر پایه‌ی نسخه‌ی ریلند، اشاره‌ای مختصر داشته‌اند. (ر.ک: زرین‌قبانامه، ۱۳۹۳: ۱۵۰)

گذشته از سه اشاره‌ی مختصر بالا، محمد جعفری قنواتی در مقاله‌ای با عنوان «روایتی از مرگ برزو»، روایت منظوم کشته‌شدن مرگ برزو به دست مهراس‌دیو را آورده و پیش از آوردن آن، مطالبی درباره‌ی هویت متفاوت مادر برزو و نیز مرگ برزو بر پایه‌ی دو طومار نقالی نوشته است. (جعفری قنواتی، ۱۳۸۷: ۱۲۶-۱۲۸) یگانه دست‌نویسی که وی از آن بهره برده، از یکی از مکتب‌خانه‌های «باغ ملک» خوزستان به دست آمده است. متأسفانه نویسنده توضیح چندانی درباره‌ی این دست‌نویس نداده و به زمان کتابت آن نیز اشاره‌ای نداشته است.

نگارنده پس از بررسی و تطبیق چند دست‌نویس از روایت منظوم مرگ برزو و با آن‌چه پژوهشگر اخیر آورده، دریافت نسخه‌ای که وی در دست داشته، سرشار از دخل و تصرفات کاتبان است؛ به گونه‌ای که برخی از ابیات متن مصحح وی، نامفهوم است.

در این جا سه دست‌نویس این روایت را معرفی می‌کنیم؛ سپس متن منقح‌تری از این روایت را می‌آوریم:

الف) دست‌نویس کتابخانه‌ی ملی، نسخه‌ای است از شاه‌نامه به شماره ۱۰۹۱۶۵۱، به خط مولانا رفیع‌الدین شیرانی. فهرست‌نویس در معرفی آن آورده که تاریخ کتابت این دست‌نویس ظاهراً ۹۵۹ق. بوده است؛ اما بعدها به منظور کهن‌تر نشان دادن آن، داخل عدد ۵ را پر کرده و به صورت ۹۰۹ق درآورده‌اند. خط نسخه، نستعلیق است و در هر صفحه به طور میانگین ۵۸ بیت کتابت شده است. در این نسخه، داستان برزو پس از مرگ سهراب و پیش از داستان سیاوش آمده؛ اما حوادث آن در دوران کی‌خسرو روی داده است. روایت مرگ برزو در این دست‌نویس پس از زاری افراسیاب از پیوستن برزو به ایران آغاز می‌شود. نخست ۲۳ بیت از روایت مرگ برزو، سپس داستان سوسن رامشگر، پس از آن ابیاتی نامرتب با داستان در بیان تحسّر برزو از عشق و دلدادگی خود به معشوق^۴ و سپس دنباله‌ی روایت مرگ برزو آمده است. از این دست‌نویس که آن‌را نسخه‌ی اساس قرار داده‌ایم، با نشان اختصاری «ن» یاد می‌شود.

ب) دست‌نویس کتابخانه‌ی ملی، نسخه‌ای است از شاه‌نامه به شماره ۱۲۶۱۳۵۷ و تاریخ کتابت ۱۰۳۳، به خط احمد بن کمال بن محمد. داستان برزو در این شاه‌نامه پس از داستان رستم و سهراب و پیش از داستان سیاوش آمده است. خط نسخه، نستعلیق است و به طور میانگین در هر صفحه ۵۲ بیت آمده و حوادث داستان در دوران کی‌کاووس روی داده است. از این دست‌نویس با نشان اختصاری «م» یاد می‌شود.

ج) نسخه‌ی کتابخانه‌ی ملی، نسخه‌ای است از شاه‌نامه به شماره ثبت ۱۰۹۱۸۵۴ و تاریخ کتابت ۱۰۵۶، به خط ابن درویش محمد کربلایی دوست محمد درخجی. داستان برزو در این نسخه نیز پس از داستان رستم و سهراب و حوادث آن، مربوط به دوران کاووس است. خط نسخه، نستعلیق و دارای چهار ستون و در هر صفحه به طور میانگین ۴۸ بیت آمده است. متأسفانه برگ نخست داستان نبرد برزو با مهراس در این دست‌نویس افتاده و از بیت ۶۴ به بعد آمده است. از این نسخه با نشان اختصاری «د» یاد می‌شود.

کشتن مهراس دیو، پسر دیو سفید، برزو را^۱

کنون قصه‌ی کار برزو شنو که در غور دید آن سرافراز گو

^۱ - م: گفتار اندر کشتن مهراس دیو، برزوی سهراب را.

۵ چو یک‌چند در غور آن سرفراز
 یکی روز تنها به عزم شکار
 چو تنها بشد پهلوان سوی دشت
 ز ناگاه گوری پیامد پدید
 به تن همچو اسبی به نقش و نگار
 چو برزو در آن گور [نر] بنگرید
 به دل گفت آن‌گاه آن پیل‌زور
 ببندم مر او را به خم کمند
 ۱۰ چو شه بیند این قدرت کردگار
 بگفت این و مرکب برانگیخت زود
 سه‌روز و سه‌شب در پی گور تاخت
 ز یک ناگه آن گور شد ناپدید
 همی‌راند آهسته اسب سمند
 ۱۵ یکی چشمه‌ای دید در پای کوه
 به پایین آن کوه غاری فراخ
 دو گوشم ز دانا بدین‌سان شنود
 طلسمات بسیار کرد اندران
 صد و بیست فرسنگ بد طول غار
 ۲۰ در آن‌گه که جمشید را بخت بست
 کنون هست آن غار در قندهار
 بر چشمه آمد سوار دلیر
 لجام از سر اسب بیرون کشید
 به آرام بنشست با کام و ناز
 کمربست آن پهلوان نامدار
 بین تا چه‌گونش به سر برگذشت^۲
 کزان‌گونه گور، ایچ مردم ندید
 منقش چو بستان به وقت بهار
 به چشمش خوش آمد چو زان‌گونه دید^۳
 که زنده بگیرم از این‌گونه گور
 برم نزد آن شهریار بلند
 بسی قدرم افزون کند شهریار
 پی گور می‌تاخت برسان دود
 طمع کرد^۴ بر گور، جان را بباخت
 عجب ماند برزو چو او را ندید
 چنین تا پیامد به کوهی بلند
 درختی ستاده برش باشکوه
 که دل از نهیبش بدی شاخ‌شاخ
 که آن را لقب، غار جمشید بود
 کزان‌سان نکردند آن دیگران
 همان عرض او بود پنجاه و چار
 شد آن جایگه روزگار نشست
 بسی دیده آن مردم روزگار
 خود و اسب خوردند از آن آب سیر
 علف دید مرکب، چمید و چرید

^۱. ش: پهلوان.

^۲. م: بود سرگذشت.

^۴. م: ابیات ۶-۷ را ندارد.

^۳. م: برد.

همی خواست برزو گشادن میان	۲۵
مر آن بانگ ناگاه از غار خاست	
یکی دیو از آن غار آمد برون	
دو سر داشت آن دیو ناهوشیار	
سُرُو بر سرش چار ^۳ پهن و دراز	
چهارش بدی چشم مانند خون	
به بالا دو چل بود آن نرّه‌دیو	۳۰
یکی نعره چون رعد اندر بهار	
چو برزو چنان زشت پتیاره دید	
بگفت ای لعین از که داری نژاد	
بدو گفت پتیاره نام تو چیست	
چنین گفت برزو که ای بدنایم(؟)	۳۵
نیایم بود رستم پهلوان	
نییره جهاندار سام دلیر	
چه نامی تو ای دیو ملعون خوار	
بگفتا منم پور دیوسپید	
مرانام مهراس دیو است گفت	۴۰
چو خویشی تو با رستم پهلوان	
بخوادم همی از تو خون پدر	
چو بشنید برزو در آمد به گرز	
روان شد بر دیو نعره‌زنان	
همان دیو با یشک و چنگ و سُرُو	۴۵

که ناگاه برخاست^۱ بانگی گران
 تو گفتی که طوفان به یکبار خاست^۲
 زیر دست همچون گُه بیستون
 یکی چون گراز و یکی شیرسار
 شتر لنج و یشکش چو یشک گراز
 دهن دو به مانند دیگی درون
 شده پیل از ترس او در غریو
 زد و تند آمد سوی مرغزار
 بزد چنگ و تیغ از میان برکشید
 که پتیاره چون تو ز مادر نژاد
 به بی تن سرت بر، که خواهد گریست
 منم پور سهراب برزو به نام
 که چون او نباشد کس اندر جهان
 نریمان گرشاسب^۴ در تنده شیر
 چه جویی در این غار و این مرغزار
 که کاووس را زو چنان بد رسید
 که مانند من کس نه دید و شفت
 به زاری برآرم ز جسم تو جان
 به گیتی نمانمت زنده دگر
 برافراخت آن پهلوان یال و برز
 بزد گرز بر یال دیو دمان
 به جنگ اندر آمد بر جنگ‌جو

۱. ش، م: برخواست؛ متن: تصحیح قیاسی.

۲. ش، م: برخواست؛ متن: تصحیح قیاسی.

۳. ش: چاه.

۴. ش، م: گرشاسب؛ متن: تصحیح قیاسی.

یکی روز تا شب همی کوفتند
 به برزو چنین گفت دیو دو سر
 بینداز گرز و به مردی گرای
 بیامد برش تیره^۱ دیو دمان
 گرفتند مریک دگر را کمر^۲
 که شد سست جان و تن هر دوان^۳
 ز دستش به مکر و فسون شد برون
 سُر و زد بر او بر، زدش بر زمین
 ز برزو ره زندگی درنوشت^۵
 بزد چنگ و خنجر ز کین برکشید
 درافتاد آن گه دو پرخاشخو
 بدین سان دگر چشم گردون ندید
 دگر نیمه دیو دو سر زار و خوار

چو آن هر دو با هم برآشوفتند
 نه دیوش ظفر بُد نه برزو خطر
 که گر مرد جنگی، به کشتی درآی
 بیفکنند گرز آن گو پهلوان
 ۵۰ به کشتی گرفتن نهادند سر
 بسی زور کردند با هم چنان
 چو^۴ شد سست آن دیو واژون دون
 به چاره ز ناگه پلید لعین
 چنان زد که از جوشنش برگذشت
 ۵۵ چو برزو چنان زخم کاری بدید^۶
 بدریید پهلوی دیو دو سر
 روان از تن هر دو بیرون پرید
 ز یک نیمه برزو فتاده به زار

گفتار در خواب دیدن رستم چگونگی برزو را^۷

که غرق است برزو به دریای آب
 نیارست آمد، بشد سرنگون
 بر آویخت با برزوی شیرمرد
 گهی زیر بودی و گاهی زبر

از آن روی رستم بدید او به خواب
 ۶۰ بسی جهد کرد او که آید برون
 ز ناگه نهنگی بدو بازخورد
 به جنگ^۸ نهنگ آن گو پرهنر

^۱ ظ: نره.

^۲ م: دو بر.

^۳ م: پهلوان.

^۴ ش: که.

^۵ ش: درگذشت.

^۶ م: چشید.

^۷ م: خواب دیدن رستم و چگونگی آن در حال برزو.

^۸ م: جنگ.

- به ناگه یکی موج آمد ببرد
 چو زان خواب آشفته بیدار شد
 ۶۵ به رخش گران‌مایه بنهاد زین
 برون آمد از شهر جویای پور
 پسرزاده زان‌جا پی اندر گرفت
 بشد تا بدان غار و آن مرغزار
 فتاده به پهلوش دیو دو سر
 ۷۰ تهمتن چو آن دیو و برزو بدید
 بگفتا دریغ از تو ای شهسوار^۳
 دریغ از جوانی سهراب گرد
 دریغا که پشتم به یکره شکست
 چه سازم کنون ای یل پهلوان
 ۷۵ همی‌گفت و مانند ابر بهار
 چو پردخت رستم ز گریه همان
 بدید اسب برزو در آن مرغزار
 گرفت اسب، رستم به خم کمند
 ببردش روان تا به نزدیک زال
 ۸۰ عمامه بینداخت جامه درید
 بسی گریه کرد آن گو پهلوان
 به زابلستان گریه و آه بود
 به دخمه نهادش به نزد پدر
- نهنگ سرافراز و برزوی گرد
 دل پهلوان پر ز تیمار شد^۱
 سواره شد آن پهلوی پیش‌بین
 همی‌شد روان تا بیامد به غور
 از آن خواب مانده دل اندر شگفت
 بدید او که برزو فتاده‌است زار^۲
 دریده به خنجر مر او را جگر
 بزد چنگ و جامه به تن بردرید
 که بودی ز سهراب یل یادگار
 دریغ از برزوی با دست‌برد
 دریغا که پیری دو دستم بیست
 که از جسم پاکت برون رفت جان
 ز دیده همی‌ریخت خون بر کنار
 نگه کرد بر غار و آب روان
 شکسته جناغ^۴ و گسسته فسار
 بیاورد و برزو بر او بر فکند^۵
 چو زال آن‌چنان دید بگشاد یال
 سرش گشت در خاک و خون ناپدید
 به ماتم نشستند پیر و جوان
 چنان سوگ او تا به یک ماه بود^۶
 به تابوت عود آن یل نامور

^۱ م: ابیات ۶۱ و ۶۲ را ندارد.

^۲ م: خوار.

^۳ ش: شهریار.

^۴ ش، م: جناح.

^۵ ش: در آن درفکند.

^۶ م: ابیات ۷۹ و ۸۰ را ندارد.

۸۵ سراسر از آن دخمه گشتند باز نیامدش دیگر به گیتی نیاز
 چنین است کار جهان سربه‌سر اگر پای جویی بیابیش سر^۱
 اگر صد بمانی و گر صد هزار همین است انجام و آغاز کار
 همه مرگ راییم برنا و پیر به رفتن خرد بادمان دست‌گیر^۲

در روایت منظوم مرگ برزو، چند مضمون حماسی دیده می‌شود که در دیگر منظومه‌های پهلوانی نیز آمده است:

نخست، خویشکاری ویژه‌ی نخجیران است که برپایه‌ی آن، نخجیری، قهرمان داستان را به دنبال خود می‌کشاند و در پی آن، رویدادهای مهمی مانند ازدواج، روبه‌رو شدن با خطر، تنبه و آگاهی و... روی می‌دهد. (ر.ک: آیدنلو، ۱۳۸۹ الف: ۲۷۵-۲۷۸) در این دسته روایات، هدف پهلوان از دنبال شکار رفتن، اغلب یا شکار کردن نخجیر برای خوردن، هدیه بردن جانور برای پادشاه و یا حفظ آبروی خویش در برابر سرزنش رقیبان است. اما در این دسته روایات، قهرمان اغلب ناکام می‌ماند و شکار از پیش چشم او دور می‌شود و چنان‌که اشاره شد، با حوادث گوناگونی روبه‌رو می‌شود. در روایت بالا نیز هدف برزو از رفتن به دنبال گور، گرفتن آن برای بردن به نزد پادشاه است تا بدین روش، بر ارج و منزلت او در نزد شاه ایران افزوده شود.

دوم، رویارویی پهلوان با دیوانی است که از نسل دیوان نامدار گذشته‌اند و اغلب به دست رستم یا کشته شده و یا شکست خورده‌اند. معروف‌ترین این دیوان، دیوسپید، اکوان دیو و پولادوند است. توضیح آن‌که در متون پهلوانی پس از شاه‌نامه و نیز در روایات عامیانه، بارها با دیوانی روبه‌رو می‌شویم که از نژاد یکی از سه دیو یاد شده‌اند و پس از دانستن نژاد پهلوانی که با او برخورد کرده‌اند، سخن از کین‌خواهی و نفرت دیرینه‌ی خود به خاندان رستم می‌کنند. در این دسته از روایات، رویارویی دیوان با پهلوانان سیستان، اغلب به دو گونه است: الف) گاهی سپاه‌گیری می‌کنند و علیه شاه ایران دست به شورش می‌زنند. کهن‌ترین نمونه‌ی آن، کین‌خواهی شبرنگ از ایرانیان است. (ر.ک: شبرنگ‌نامه، بی تا: برگ ۱۴۶ الف-۱۴۶ ب) از نمونه‌های دیگر آن، می‌توان

^۱ م: ندارد.

^۲ ش، م، د: پس از این بیت افزوده‌اند: چو از کار برزو بی‌پرداختم به سوی سیاوش روان آختم
 د، پیش از بیت بالا چنین آمده است: به پایان رسید این چنین داستان شنو بعد از این قصه‌ی باستان

به تازش «ارهنگ دیو»، پسر پولادوند (ر.ک: شه‌ریارنامه، ۱۳۷۷: ۱۱۵)، «درنگ دیو» و «سرخه دیو» اشاره کرد. (ر.ک: طومار نقالی شاه‌نامه، ۱۳۹۱: ۸۰۴ و ۸۱۲ ب) گاهی نیز این پتیارگان در کمین می‌نشینند و منتظر آمدن پهلوانان می‌مانند. توضیح آن‌که در این دسته روایات، پهلوان پس از شکار، طی سفر، طلسم و مانند آن با دیوان روبه‌رو می‌شوند و این دیوان پس از آن‌که از کینه‌ی دیرینه‌ی خود به آنان یاد می‌کنند، با آنان به نبرد سختی می‌پردازند؛ اما اغلب، ناکام و کشته می‌شوند. نمونه‌های این دسته نبردها را در نبرد برخیا دیو، پسر اکوان (ر.ک: عطایی، ۱۳۹۴: ۱۱۷)؛ غواص دیو به کین خواهی از دیوسپید (مادح، ۱۳۸۰: ۲۷)؛ بتورا، فرزند دیو سپید (طرسوسی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۴۲۶) و سرخاب دیو، فرزند پولادوند (هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۳۱۰) می‌توان دید. در روایت منظوم مرگ برزو نیز مه‌راس دیو خود را فرزند دیو سپید معرفی می‌کند و با دانستن نژاد برزو، بر آن می‌شود تا انتقام سختی از او بگیرد.

سوم، خواب‌نما شدن رستم است که نمونه‌های بسیاری از آن در متون حماسی دیده می‌شود. در متون حماسی، خواب‌نما شدن بیش‌تر پیش از روی دادن حادثه‌ای ناگوار است؛ به گونه‌ای که قهرمان داستان، از حوادث ناگوار که در آینده‌ای نزدیک روی خواهد داد، آگاه می‌شود و درصدد جلوگیری از آن پیشامد برمی‌آید؛ اما در روایت مرگ برزو، خواب‌نما شدن رستم هیچ تأثیری در سرنوشت برزو ندارد و تنها مزیت آن این است که برای او سوگواری می‌کنند و جسد او را در دخمه‌ای می‌گذارند.

در بررسی دقیق‌تر روایت منظوم مرگ برزو، باید به زمان شکل‌گیری روایت آن اشاره کرد. برخی پژوهشگران نوشته‌اند شاید روایت مرگ برزو به دست مه‌راس دیو، متعلق به *برزونامه‌ی جدید* باشد (ر.ک: آیدنلو، ۱۳۸۸: ۱۹)؛ اما از آن‌جا که کهن‌ترین دست‌نویس این روایت، متعلق به قرن دهم و آغاز حکومت صفویه است، به احتمال زیاد، این روایت در کهن‌ترین دست‌نویس *طومار نقالی شاه‌نامه* که مربوط به اواخر این سلسله است، وارد شده و یا آن‌که دست کم، به طومارهای دیگری که در ادوار بعد نوشته شده‌اند، رسیده است؛ حال آن‌که سلسله روایات *برزونامه‌ی جدید*، با تفاوت‌های اندکی، در همه‌ی طومارهای نقالی و *رستم‌نامه‌های* ادوار بعد، آمده است؛ اما در هیچ‌یک از آن‌ها، از روایت کشته‌شدن برزو به دست مه‌راس دیو نشانی نیست.

ممکن است تصور شود این روایت به پایان روایت دوم *برزونامه‌ی جدید* که از آن با نام «نُه لشکر» یاد کردیم، تعلق دارد. در ردّ این گمانه‌زنی هم باید گفت اگر روایت

مرگ برزو، متعلق به داستان نه لشکر باشد، دو احتمال برای این روایت به وجود می‌آید: نخست آن‌که اگر این روایت بلند شهرت پیدا کرده و به ویژه اگر روایت مرگ برزو، به شاعران رسیده بود تا آن را بسرایند و یا کاتبان صورت منظوم آن را کتابت کنند، احتمال زیادی داشت که وارد طومارهای نقلی هم بشود؛ اما آن‌چنان که می‌بینیم، در این طومارها، نشانی از آن نیست. دیگر آن‌که اگر نه لشکر شهرتی نداشته و به تبع آن، روایت مرگ برزو ناشناخته بوده است، پس چرا روایت اخیر، دست کم در چهار دست‌نویس شاه‌نامه از قرن دهم به بعد، وارد شده است؟

ظاهراً زمان پیدایش روایت مذکور، بسیار متقدم‌تر از این دوره است و این احتمال هست که در دوران متأخر، شاعری سست‌زبان، آن را به نظم درآورده باشد. با بررسی داستان‌های برزو و دلاوری‌هایش در متون پهلوانی، می‌توان سرگذشت او را به چهار دسته بخش‌بندی کرد:

(الف) از آغاز تولد تا نبرد با رستم و شناختن نژاد خویش و پیوستن به سپاه ایران؛
(ب) از آمدن سوسن رامشگر با همراهی پیلسم به ایران و جنگ‌های ایرانیان و تورانیان و در نهایت، فرار افراسیاب؛

(ج) مجموعه پهلوانی‌های برزو در منظومه‌ی بلند *برزونامه‌ی جدید*؛

(د) یاری رساندن او به فرامرز در دوران کین‌خواهی بهمن و در نهایت، مرگ برزو.
موارد (الف) و (ب) به دلیل آن‌که در برخی دست‌نویس‌ها در کنار یک‌دیگر آمده‌اند، با نام *برزونامه‌ی کهن* شهرت یافته‌اند و احتمالاً روایت منشور آن، در سده‌ی هشتم به دست شاعری گم‌نام به نام شمس‌الدین محمد کوسج رسیده و آن را به نظم درآورده است. مصحح این کتاب پس از برشمردن دلایلی مبتنی بر این‌که این منظومه پیشینه‌دار نیست و در متون پیش از اسلام ریشه ندارد، می‌نویسند: «... می‌توان حدس زد که داستان برزو در سده‌های نخستین هجری، احتمالاً به صورت افواهی در منطقه‌ی سیستان، رواج داشته و از قرن هشتم که به نظم درمی‌آید، کم‌کم بر سر زبان‌ها می‌افتد و از قرن نهم مشهور می‌شود...» (کوسج، ۱۳۸۷: ۴۰ و ۴۱)

آشکار است که روایت *برزونامه‌ی کهن* (مورد الف) تقلیدی از داستان رستم و سهراب است. به جرات می‌توان گفت داستان رستم و سهراب به نسبت دیگر داستان‌های شاه‌نامه، تاثیر عمده‌ای بر ادبیات ایران و جهان داشته‌است. (ر.ک: خطیبی، ۱۳۸۸: ۳۶۴-۳۶۵) با بررسی متون حماسی پس از شاه‌نامه، می‌توان دریافت که پیدایش

داستان‌هایی مانند *برزونامه*، *شهریارنامه*، *جهانگیرنامه* و آغاز روایت‌هایی مانند داستان «شبرنگ» و «سخره» و نیز بسیاری از نبردهای پدر و پسر و یا جنگ‌های خویشاوندی که در متون پهلوانی متأخر دیده می‌شود، همگی متأثر از داستان رستم و سهرابند. به نظر می‌رسد این داستان به همراه داستان سیاوش (ر.ک: نرشخی، ۱۳۸۷: ۲۴) در میان مردم ایران، از مهم‌ترین داستان‌هایی بود که برای آن سوگواری می‌کردند. از شماری از نقالان روایت شده است که در هنگام نقل صحنه‌ی کشتن سهراب، برخی شنوندگان از مجلس بیرون می‌رفتند و یا به نقال پول می‌دادند تا سهراب را نکشد و یا آن‌که نقال را به مرگ تهدید می‌کردند تا از کشتن سهراب چشم‌پوشی کند. (ر.ک: *طومارنقالی شاه‌نامه*، ۱۳۹۱: ۲۹-۳۱)

شهرت و محبوبیت داستان رستم و سهراب و پایان دردناک آن، سبب شد که در ادوار بعد، روایت‌هایی در میان مردم به همان سبک و شیوه پدید آید؛ با این تفاوت که پایان آن خوشایند بود. به احتمال زیاد، نخستین داستانی که به تقلید از داستان رستم و سهراب ساخته شد، داستان برزو بود. (مورد الف) عنصر جدیدی که به طرح داستان رستم و سهراب افزوده شد و داستان برزو را پی‌ریزی کرد، ازدواج سهراب با دختری بود که بعدها در متون عامیانه، درباره‌ی هویتش روایت‌های متعددی به وجود آمد. (ر.ک: کوسج، ۱۳۸۷: شخصت و پنج) کودکی که از این پیوند به دنیا آمد، برزو نام داشت و خویشکاری مهم او این بود که انتقام خون پدر را از نیایش بگیرد؛ اما از آن‌جا که برپایه‌ی روایت *شاه‌نامه*، رستم به دست شغاد کشته می‌شد (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۴۵۴-۴۵۵)، راویان داستان‌های حماسی نمی‌توانستند در اصل داستان تصرف کنند و رستم را به دست برزو از بین ببرند؛ بنابراین ناگزیر شدند مجازات فرزندکشی رستم را به آشکال متفاوتی مانند ناتوانی او در نبرد با نبیره و شکسته شدن کتف و نیز عمل ناجوان‌مردانه‌ی او در فرستادن غذای مسموم، نشان دهند.

پردازنده‌ی روایت *برزونامه* به خیال خود توانسته بود با این شیوه‌ی داستان‌پردازی، این بار داستانی با فرجامی نیک برای شنونده بسازد. اگرچه او در روایت جدید نبرد پدر و پسر، به موفقیتی رسیده بود، داستان او از نظر ساختاری، چندان موفق نیست و نقاط ضعفی در روایتش دیده می‌شود؛ زیرا فضای داستان، از بن‌مایه‌های اساطیری که اغلب یکی از ویژگی‌های هنری متون حماسی و پهلوانی به شمار می‌آید، بی‌بهره است و بیش‌تر به یک داستان عامیانه‌ی منظوم شباهت دارد تا به یک متن پهلوانی. حال آن‌که

بعدها در پردازش حماسه‌هایی مانند *جهانگیرنامه* و *شهریارنامه* این نقطه ضعف برطرف شده و برخی بن‌مایه‌های اساطیری مانند اژدها/ دیوکشی، گذشتن از هفت‌خان و ... در آن‌ها وارد شده است. از دیگر نقاط ضعف روایت *برزونامه‌ی کهن* -آن‌چنان‌که یکی از پژوهشگران نیز بدان اشاره کرده- این است که انگیزه‌ی برزو از آمدن به ایران، ثروت‌اندوزی و تطمیع است و نیز ناتوانی و ناجوان‌مرد نشان دادن رستم در برابر او است. (ر.ک: کوسج، ۱۳۷۸: شصت و هفت و شصت و هشت)

به نظر می‌رسد روایت نخست *برزونامه‌ی کهن*، در آغاز پیدایش، چنین بود که برزو پس از تحقیر رستم و شکستن بازوی او و در نهایت، پس از پیوستنش به ایران، دیگر نقش چندانی در داستان نداشته؛ به گونه‌ای که پس از ادای خویشکاری خود، باید از صحنه‌ی روایات خارج می‌شد؛ بنابراین به احتمال بسیار، داستان‌پرداز، فرجام برزو را این‌گونه روایت کرده بود که برزو در نبرد با دیو و نه انسان، کشته شده و این دیو نیز در نهایت به دست او از بین رفته است تا بدین روش، سلسله روایات برزو، دیگر ادامه نیابد؛ زیرا اگر برزو به دست آدمیان از میان می‌رفت، خواه‌ناخواه، باید جنگ‌های کین‌خواهی نوظهوری ساخته می‌شد. مشابه این داستان، بعدها درباره‌ی جهانگیر ساخته شد و آن‌چنان‌که در پایان داستان او می‌بینیم، سرانجام این پهلوان نیز به دست دیوی کشته می‌شود. (ر.ک: مادح، ۱۳۸۰: ۳۳۷)

نکته‌ای که حدس ما را تقویت می‌کند این است که در دست‌نویس‌های متفاوت *برزونامه‌ی کهن*، حوادث این داستان گاهی در دوران کی‌کاووس و گاهی در دوره‌ی کی‌خسرو است. محلّ قرار گرفتن این داستان نیز در برخی دست‌نویس‌های *شاه‌نامه* متفاوت است؛ گاهی آن را پس از «داستان رستم و سهراب» و گاهی پس از «داستان بیژن و منیژه» آورده‌اند. (ر.ک: کوسج، ۱۳۸۷: پنجاه و یک و پنجاه و دو) احتمالاً صورت اولیه‌ی روایت نخست *برزونامه*، در دوران کی‌کاووس روی داده است؛ اما با گذشت زمان و گسترش آن در ادوار بعد - آن‌چنان‌که شیوه‌ی مرسوم نقلان و راویان در بسط و گسترش داستان‌های پهلوانی و آوردن پهلوان نوظهور در سیر روایات حماسی است- (ر.ک: آیدنلو، ۱۳۹۰: ۶-۱۸) خشکی روایت نخست *برزونامه‌ی کهن* را با ساختن داستان سوسن رامشگر تا حدودی برطرف ساختند. در وهله‌ی نخست، لازمه‌ی انجام چنین کاری، حذف کردن روایت کشته شدن برزو به دست دیوان بود تا بدین روش، سلسله روایات برزو همچنان ادامه یابد. این دو داستان مستقل، بعدها در کنار هم کتابت

شد و با حذف روایت مرگ برزو و پیوند دادن دو داستان، یک داستان مستقل به شمار آمد که به دست شاعری کوسج‌نام، در قرن هشتم به رشته‌ی نظم درآمد. همانندی این‌گونه پیوندزدن و کتابت دو داستان مستقل را، در چاپ سنگی *فرامرزننامه‌ی هند* (ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۶۱: ۳۴؛ نحوی، ۱۳۹۱: ۷۹۳) و یا در برخی دست‌نویس‌های *برزوزنامه* می‌بینیم که در هر دو کتاب/ نسخه، روایت‌های *فرامرزننامه‌ی کوچک* و *فرامرزننامه‌ی بزرگ*^۵ و *برزوزنامه‌ی کهن* و *جدید* بلافاصله پشت سر هم آمده است.

چندی پس از پردازش داستان سوسن رامشگر، به دلیل شهرتی که داستان‌های برزو به دست آورده و از سوی دیگر، داستان‌های عامیانه با درون‌مایه‌های رزمی/ عاشقانه (رمانس) نیز رواج یافته بود، راویان و داستان‌پردازان، حول شخصیت برزو، شماری از داستان‌های عاشقانه و رزمی پدید آوردند که دوره‌ی پیدایش این روایات، اغلب عصر صفویه یا اندکی پیش از آن بود. در این داستان‌های بلند و گاهی خسته‌کننده، شماری قهرمانان نوظهور وارد شدند که بازتاب آنان را در طومارهای نقالی نیز مشاهده می‌کنیم. گاهی این داستان‌های ساختگی آن‌قدر ادامه پیدا می‌کرد که ممکن بود داستان‌گزار از دنیا می‌رفت و داستانش ناتمام می‌ماند. گاهی راوی خود نیز شاعر بود و چه بسا هم داستان‌پردازی می‌کرد و هم شعر می‌سرود یعنی برخی از روایاتش را بر بدیبه می‌سرود. در این دسته روایات، قهرمان نوظهوری مانند تمور، جهانبخش، تور تبردار، گرشب ثانی و ... پدیدار شدند که در سلسله روایات *برزوزنامه‌ی جدید*، هریک از آن‌ها خود، رستم پیلنتی به شمار می‌آیند و حوادث بزرگی به دست آنان روی داده است. بدیبه‌ی است که این قهرمانان باید در جایی از مجموعه روایات پهلوانی ایران، از صحنه‌ی داستان خارج می‌شدند. از نظر نقالان و راویان، بهترین جا برای خروج این پهلوانان نوظهور، میدان جنگ‌های کین‌خواهی بهمن بود؛ زیرا اگر ساختار داستان به گونه‌ای دیگر شکل می‌گرفت و مثلاً این قهرمانان پیش از مرگ رستم کشته می‌شدند، باز هم نبردها و کین‌خواهی‌ها به دست رستم ادامه می‌یافت؛ پس بهتر بود که آن‌ها پس از مرگ تهن از دنیا بروند و آن‌چنان‌که در طومارهای نقالی هم دیده می‌شود، بیش‌تر پهلوانان خاندان رستم در دوران کین‌خواهی بهمن، به دست دشمنان فرامرز کشته می‌شوند.

برزو نیز یکی از این پهلوانان بود که برپایه‌ی بیش‌تر روایاتی که پیش‌تر بدان اشاره شد، در دوران کین‌خواهی بهمن جان می‌سپارد و این نکته‌ای بود که از سوی داستان‌گزار به بهترین نحو، طراحی شده بود و چند هدف به دنبال داشت: نخست

این که دیگر برزو را جوان مرگ و ناکام معرفی نمی کردند؛ بلکه تا این زمان، دیگر به سنّ پیری رسیده بود و دارای فرزندان هم بود. دوم این که رقابت‌ها و نبردهای پیاپی او با فرامرز، در این زمان به آشتی انجامیده بود. سوم این که او در دفاع از سرزمین نیاکان خود یعنی زابلستان کشته می شد و این برای یک پهلوان ملی، نکته‌ای ارزشمند بود.

شایسته‌ی یادآوری است از آن جا که برپایه‌ی روایت نخست *برزونامه‌ی کهن*، برزو در نبرد با دیوی مه‌راس نام کشته شده و خود آن دیو نیز به دست برزو از میان رفته بود، خاطره‌ی این نبرد، همچنان در ذهن بیش‌تر نقّالان و داستان‌پردازان باقی مانده بود و بازتاب آن در بیش‌تر روایات دوران کین‌خواهی، بدین گونه نشان داده شده که برزو به دست دیوان کشته می شود؛ هرچند که نام اصلی آن دیو، دیگر فراموش شده و با نام‌های دیگری از جمله «قارون»، «سلماس» و «کلوند» از او یاد شده است. در برخی روایات، صحنه‌ی انتقام برزو از مه‌راس دیو به گونه‌های دیگری تکرار شده است: «... در حال قارون دیو از هوا درآمد با برزو در پیچید چندان زخم بر یک‌دیگر زدند که هر دو هلاک شدند.» (*طومار نقّالی شاه‌نامه*، ۱۳۹۱: ۸۷۵)

بر پایه‌ی *زرین‌قبانامه*، پسر انکیس دیو به زادش می گوید:

بگفتا منم پور انکیس دیو که از مرز خاور بد از وی غریو
به پیکار او بست برزو کمر درآمد به کین روز هردو به سر
بشد کشته برزو در آن کارزار برآمد از او هم به گیتی دمار

(*زرین‌قبانامه*، ۱۳۹۳: ۸۷۰)

۶. نتیجه‌گیری

از آن چه گفته شد می توان به چند نتیجه دست یافت:

الف) اهمّیتی که داستان رستم و سهراب از ادوار کهن در میان مردم داشت، سبب شد به تقلید از آن، شماری از منظومه‌های پهلوانی، با مضامینی عیاری و عامیانه ساخته شود که یکی از بن‌مایه‌های اصلی آن‌ها، نبرد پدر با پسر و در ادوار متأخرتر، گونه‌های مختلف نبردهای خویشاوندی بود. مهم‌ترین و شاید نخستین تقلید ساختاری از «داستان رستم و سهراب»، روایت نخست *برزونامه‌ی کهن* بود؛ اگرچه برخی پژوهشگران، زمان پیدایش این داستان را ادوار نخستین دوره‌ی اسلامی می‌دانند، این احتمال هم هست که

این داستان، پس از شهرت داستان‌های فردوسی در میان توده‌ی مردم و احتمالاً در اواخر قرن پنجم و یا اوایل قرن ششم، ساخته شده است.

ب) به احتمال بسیار، روایت مرگ برزو به دست مه‌راس‌دیو، متعلق به روایت نخست *برزونامه‌ی کهن* بوده و مدت‌ها در میان مردم رواج داشته است؛ اما با گذشت زمان و به دلیل بدفرجامی داستان رستم و سهراب، نقالان و داستان‌پردازان، دیگر نخواستند سرگذشت برزو را نیز مانند پدرش ناگوار نشان دهند؛ بنابراین این بخش از داستان را زدودند و پهلوانی‌های برزو را هم‌چنان ادامه دادند و داستان‌های سوسن رامشگر و در ادوار بعد، روایات *برزونامه‌ی جدید* را ساختند و برای آن‌که به قهرمان خود ارزشی دو چندان دهند، سرگذشت او را تا دوران کین‌خواهی بهمن ادامه دادند. با این حال، روایت مرگ برزو در میان مردم به‌طور کامل فراموش نشده بود و ظاهراً یکی از شاعران یا کاتبان قرن نهم و یا اوایل قرن دهم، آن را به نظم درآورد که زبان شعریش سست و غیرادبی بود. این روایت در همان دوره و یا اندکی بعد، به برخی دست‌نویس‌های *شاه‌نامه* وارد شد.

ج) این نکته که وقوع حوادث *برزونامه* در برخی دست‌نویس‌ها گاهی در دوران کی‌کاووس و گاهی در دوره‌ی کی‌خسرو معرفی شده است، همچنین محلّ قرار گرفتن این داستان، در برخی دست‌نویس‌های *شاه‌نامه*، پس از «داستان رستم و سهراب» و گاهی پس از «داستان بیژن و منیژه» است، به احتمال زیاد به این دلیل است که صورت اولیه‌ی روایت نخست *برزونامه‌ی کهن*، مربوط به دوران کی‌کاووس بوده است؛ اما با گذشت زمان و هم‌زمان با حذف داستان مرگ برزو به دست مه‌راس‌دیو و الحاق داستان‌های دیگری مانند سوسن رامشگر، سرگذشت این پهلوان را به دوران کی‌خسرو رسانده‌اند و اگر شمس‌الدین کوسج در قرن هشتم، در منظومه‌ی خود، از کشته شدن سیاوش به دست افراسیاب یاد می‌کند، به این دلیل است که در عصر او، دو روایت نبرد برزو با رستم و داستان سوسن رامشگر، هر دو با هم تلفیق شده و به صورت یک روایت درآمده بود؛ همچنین وقوع این دو روایت را نیز به دوران کی‌خسرو نسبت داده بودند؛ اما از آن‌جا که در ذهن برخی کاتبان، این نکته فراموش نشده بود که وقوع حوادث این داستان، در اصل مربوط به دوران کی‌کاووس است، در متن سروده شده‌ی کوسج، دست برده و ضبط کی‌خسرو را به کی‌کاووس تغییر داده‌اند.

یادداشت‌ها

۱. متأسفانه روایت‌های این بخش از *برزونامه*‌ی جدید، تا کنون در هیچ‌یک از طومارهای نقّالی انتشار یافته، نیامده است.
۲. منظومه‌ی *شهریارنامه* به دست نگارنده‌ی این سطور، تصحیح شده است که در آینده‌ای نزدیک، تقدیم علاقه‌مندان می‌گردد.
۳. گذشته از این روایت، در یکی از دست‌نویس‌های طومارهای نقّالی که نگارنده در اختیار دارد، چنین آمده است که «شبرنگ» پس از گریز از ایران، به توران می‌رود و در آن‌جا با ماده دیوی آشنا می‌شود و پس از ازدواج با او، دارای پسری می‌شود و نام او را «قطران» می‌گذارد؛ قطران بعدها به دست برزو کشته می‌شود. درباره‌ی پایان کار شبرنگ در این طومار چنین آمده است: «القصه افراسیاب پریشان شد، شبرنگ دیو سفید گفت اندوهگین مباش من درآمده جواب ایشان را می‌گویم. دست بر سمند کرده در میدان درآمده ... مرد طلب کرد. رستم گفت کسی بی‌رخصت من در میدان نراند. سام کوچک رخصت گرفته رفت در میدان، پی اسب او قلم شد، در زیر مرده‌ی اسب ماند. می‌خواست که فرامرز درآید که جهانگیر آمده گفت نیا، مرا رخصت بده، شمایان مصاف کرده‌اید من مانده‌ام؛ گفت برو. جهانگیر آمد سام کوچک را مخلص داده به یک تیغ، چار پاره کرد بعد از آن جنگ مغلوبه شد.»
- در این روایت به درستی معلوم نیست جهانگیر چه کسی را چار پاره کرده است؛ اما احتمال دارد که منظور شبرنگ بوده باشد.
۴. به درستی معلوم نیست که در این روایت، معشوق برزو چه کسی است.
۵. اخیراً برخی پژوهشگران، عنوان *فرامرزننامه*‌ی کوچک را به جای عنوان *فرامرزننامه*‌ی اول و *فرامرزننامه*‌ی بزرگ را به جای *فرامرزننامه*‌ی دوم، پیشنهاد داده‌اند. (ر.ک: *فرامرزننامه*‌ی بزرگ، ۱۳۹۴: بیست و هفت)

فهرست منابع

- آیدنلو، سجّاد. (۱۳۸۹ الف). «خویشکاری ویژه‌ی نخچیران در داستان‌های پهلوانی ایران». *مزدک‌نامه*، ج ۳، صص ۲۷۵ - ۲۷۹.
- _____ (۱۳۸۹ ب). «رویارویی و نبرد دو خویشاوند نزدیک در روایات پهلوانی ایران». *چون من در این دیار* (جشن‌نامه استاد دکتر رضا انزابی‌نژاد)، به کوشش محمدرضا راشد محصل، محمدجعفر یاحقی، سلمان ساکت، تهران: سخن.
- _____ (۱۳۸۸). *متون منظوم پهلوانی*، تهران: سمت.
- _____ (۱۳۹۰). «ویژگی روایات و طومارهای نقّالی». *بوستان ادب*، سال ۳،

شماره ۱، صص ۱-۲۸.

انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم. (۱۳۶۹). *فردوسی‌نامه*. ۳ جلد، تهران: علمی .
برخ، گابریله و خطیبی، ابوالفضل. (۱۳۹۰). «شبرنگ‌نامه». *دانش‌نامه‌ی زبان و ادبیات فارسی*، جلد ۴، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

برزونامه. (۱۳۹۱). ترجمه‌ی منصور یاقوتی، تهران: ققنوس.

پاتر، آنتونی. (۱۳۸۴). *نبرد پدر و پسر در ادبیات جهان*. ترجمه محمود کمالی، تهران: ایدون.

جعفری قنواتی، محمد. (۱۳۸۷). «روایتی از مرگ برزو». *فرهنگ مردم*، سال ۴۴، شماره ۲۴ و ۲۵، صص ۱۲۵-۱۳۲.

خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۶). *حماسه*. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.

_____ (۱۳۶۱). «فرامرزننامه». *ایران‌نامه*، آمریکا: سال ۱، شماره پاییز، صص ۲۲-۴۵.

خطیبی، ابوالفضل. (۱۳۸۸). «رستم و سهراب». *دانش‌نامه‌ی زبان و ادب فارسی*، ج ۳، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

ریاحی، محمد امین. (۱۳۸۷). *فردوسی*. تهران: طرح نو.

زرین‌قبانامه. (۱۳۹۳). تصحیح سجاد آیدنلو، تهران: سخن.

سلمی، عباس. (۱۳۷۳). «پژوهشی در برزونامه و زمینه‌های مختلف آن». *مجله دانشکده ادبیات مشهد*، سال ۲۷، شماره ۱، صص ۱۵-۳۴.

سیستانی، ملک‌شاه حسین. (۱۳۸۹). *احیاء الملوک*. به‌اهتمام منوچهر ستوده، تهران: علمی و فرهنگی.

شبرنگ‌نامه. (بی‌تا). نسخه‌ی خطی *شاه‌نامه* کتابخانه‌ی بریتانیا، به شماره ۲۹۲۶.

شکوهی، فریبا. (۱۳۸۴). «برزونامه». *دانش‌نامه‌ی زبان و ادب فارسی*، ج ۱، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

شهریارنامه. (۱۳۷۷). به کوشش غلام‌حسین بیگدلی، تهران: پیک فرهنگ.

شهریارنامه. (بی‌تا). دست‌نویس کتابخانه‌ی ملی، به شماره ۱۷۵۷۸۶۹.

صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۵۴). *حماسه‌سرایی در ایران*. تهران: امیرکبیر.

طرسوسی، ابوطاهر محمد. (۱۳۸۰). *ابومسلم‌نامه*. به کوشش حسین اسماعیلی، تهران: معین - قطره.

طومار شاهنامه فردوسی. (۱۳۸۱). به کوشش احمد هاشمی و سیدمصطفی سعیدی، تهران: خوش‌نگار.

طومار کهن شاهنامه‌ی فردوسی. (۱۳۹۰). به کوشش جمشید صداقت‌نژاد، تهران: دنیای کتاب.

طومار نقالی شاهنامه. (۱۳۹۱). به کوشش سجاد آیدنلو، تهران: به‌نگار.

عطایی. (بی تا الف). برزنامه‌ی جدید. دست‌نویس کتابخانه‌ی پاریس، به شماره ۱۱۸۹.

———— (بی تا ب). برزنامه‌ی جدید. نسخه‌ی آنکتیل دوپرون، به شماره R.9.804.

عطایی. (۱۳۹۴). «بیژن‌نامه». هفت منظومه‌ی حماسی، تصحیح رضا غفوری، تهران: میراث مکتوب.

فرامرزننامه‌ی بزرگ. (۱۳۹۴). به کوشش ماریولین فان زوتفن و ابوالفضل خطیبی، تهران: سخن.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). شاهنامه. تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.

کوسج، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۷). برزنامه‌ی کهن. تصحیح اکبر نحوی، تهران: میراث مکتوب.

گورانی، مصطفی بن محمود. (۱۳۸۹). «جواهرپوش». شاهنامه‌ی کردی، تصحیح ایرج بهرامی، تهران: آنا.

لطفی‌نیا، حیدر. (۱۳۸۸). حماسه‌های قوم کرد. تهران: سمیرا- سازمان میراث فرهنگی و گردشگری.

مادح، قاسم. (۱۳۸۰). جهانگیرنامه. به کوشش ضیاءالدین سجادی، تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران- دانشگاه مک‌گیل.

مشکین‌نامه. (۱۳۸۶). به اهتمام داوود فتح‌علی بیگی، تهران: نمایش.

مول، ژول. (۱۳۴۵). دیباچه‌ی شاهنامه. ترجمه‌ی جهانگیر افکاری، تهران: سازمان کتاب‌های جیبی.

نثر نقالی شاهنامه. (۱۳۹۴). تصحیح رضا غفوری، شیراز: سیوند.

نحوی، اکبر. (۱۳۹۱). «فرامرزننامه». دانش‌نامه‌ی زبان و ادب فارسی، ج ۴، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

۱۲۸ _____ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۸، شماره‌ی ۴، زمستان ۱۳۹۵ (پیاپی ۳۰)

_____ (۱۳۸۰). «ناگفته‌هایی درباره‌ی برزنامه». مجله دانشکده ادبیات و علوم

انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال ۳۴، شماره‌های ۱ و ۲، صص ۳۷۱-۳۸۸.

نرشخی، ابوبکر محمدبن جعفر. (۱۳۸۷). تاریخ بخارا. ترجمه‌ی ابونصر احمد بن نصر
القباوی، تصحیح مدرس رضوی، تهران: توس.

نولدکه، تئودور. (۱۳۸۴). حماسه‌ی ملی ایران. ترجمه‌ی بزرگ علوی، تهران: نگاه.

هنوی، ویلیام. (۱۳۸۶). «برزنامه». دانش‌نامه‌ی جهان اسلام، ج ۳، تهران: بنیاد دایره
المعارف اسلامی.

هفت لشکر. (۱۳۷۷). تصحیح مهران افشاری و مهدی مداینی، تهران: پژوهشگاه علوم
انسانی و مطالعات فرهنگی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی